

— "Voie d'émergence suprême: anonymat absolu, sans nom et sans indication", in *Singularité. Les voies d'émergence individuelle*, Paris, Plon, 1989, 109-120.

— "Un néologisme non fondé: irano- aryen", in *Le Message de l'Islam*, Téhéran, n° 67 (octobre 1989), 24-27.

— Martazavi, Djamshid, *Symbollique des contes et mystique persane*, Paris, J.-C. Lattés, 1988.

— Sohravardi, Shihâboddin Yahyâ, Shaykh al- Ishraq, *L'Archage empourpré. Quinze traités et récits mystiques traduits du persan et de l'arabe*, par Henry Corbin, Paris, Fayard, 1976.

عبدالرضا سالاربهزادی

## از ماهان تا چاه‌بهار (سفرنامهٔ بلوچستان)

به کوشش محمدرسول دریاگشت. با مقدمهٔ دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی  
کرمان. مرکز کرمان شناسی. ۱۳۷۰. وزیری. ۱۷۶ ص.

این سفرنامه، همان طور که استاد باستانی پاریزی در مقدمه با ذکر دلائل و قرائنی که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارند، اشاره فرموده‌اند، و خود آقای دریاگشت در مؤخره و نیز چندین بار در حواشی و توضیحاتی که مرقوم داشته‌اند، ذکر نموده‌اند مسلماً و بدون هیچ شکمی یادگار سفر سلطان عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرماست که از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۹ ه.ق. حکومت کرمان و بلوچستان را بر عهده داشت و در کرمان درگذشت. برخلاف نوشتهٔ شیخ یحیی احمدی که برای استاد باستانی (ص ۳۲ مقدمه) و برای جناب دریاگشت (ص ۱۲۸) ایجاد شبهه نموده و هر دو به قول شیخ یحیی استاد نموده‌اند، عبدالحمید میرزا ناصرالدوله «خط تحریر خوشی» نداشت برعکس، پدرش فیروز میرزا فرمانفرما خوش می‌نوشت و تمرین خوشنویسی می‌کرد. خط عبدالحسین میرزا فرمانفرما برادر ناصرالدولهٔ فرمانفرما هم از خط ناصرالدوله بهتر و خواناتر بود، چنانکه اگر یک نامهٔ دو صفحه‌ای به خط عبدالحسین میرزا را مثلاً در پنج دقیقه بتوان قرائت کرد قرائت همان مقدار دست نویس عبدالحمید میرزا بیش از پانزده دقیقه دقت می‌برد و تازه بسیاری از کلمات را باید به حدس و گمان دریافت! اکثر نامه‌ها و نوشته‌های عبدالحمید میرزا فاقد تاریخ بود. در حالی که عبدالحسین میرزا فرمانفرما در نامه‌ای به زین‌العابدین خان اسعدالدوله دلیل تاریخ‌گذاری نامه‌های خود را در دو محل بعلاوه روی پاکت چنین ذکر می‌کند که اگر در نگاشتن تاریخ در یک جا اشتباه شود و مثلاً ربیع‌الاول را ربیع‌الآخر و یا ذیقعد را ذیحجه بنویسند همین اشتباه دوباره و سه باره نمی‌تواند تکرار شود. به عنوان شاهد صحت عرایض دربارهٔ خط دو برادر فرمانفرما نمونه‌ای از خط عبدالحمید میرزا و نیز نمونه‌ای از خط عبدالحسین میرزا جهت مقایسه با آن به ضمیمه تقدیم می‌گردد. لذا این سفرنامه که عکس صفحاتی از نسخهٔ خطی آن در کتاب چاپ شده و به خط خوش و منشیانه است، خط یکی از دیران ناصرالدوله است نه خط ناصرالدوله آنطور که آقای دریاگشت حدس زده‌اند (ص ۱۲۸).

مسئلهٔ دیگری که متن سفرنامهٔ صریحاً مشخص نمی‌سازد تاریخ تحریر آن است. استاد باستانی پاریزی و آقای دریاگشت بنابر دلایلی متقن تاریخ تحریر آن را حدود سال ۱۳۰۳ ه.ق. حدس زده‌اند کاملاً صحیح است و نگارنده در این باره علاوه بر دلایلی که استاد باستانی و آقای دریاگشت ارائه فرموده‌اند. دلایل زیر را یادآور می‌شود.

۱- از قرائن چنین پیداست که در زمان تحریر این سفرنامه ابراهیم خان سعدالدوله بمی در قید

حیات نبوده است، چه سعدالدوله تا هنگام مرگش در ۱۳۰۱ ه.ق. حکومت ایالت بلوچستان را علاوه بر نرماشیر و بم و تهرود و راین برعهده داشت و در زمان حیات سخت مورد تکریم و احترام ناصرالدوله بود. اگر در زمان این مسافرت ناصرالدوله، سعدالدوله زنده بود اشاره‌ای به او ناگزیر می‌نمود، اما چنین اشاره‌ای در طول سفرنامه به چشم نمی‌خورد، لذا این سفرنامه مربوط به بعد از وفات ابراهیم خان یعنی بعد از سال ۱۳۰۱ است. به همین دلیل این حدس که این سفرنامه طی اولین سفر ناصرالدوله به بلوچستان نوشته شده است (ص ۱۲۹) درست نمی‌نماید، چه به موجب نامه‌هایی که از ناصرالدوله به سعدالدوله در دست است ناصرالدوله در آخرین سالهای حیات ابراهیم خان دست کم یک بار در اواخر ۱۲۹۹ یا ۱۳۰۰ به بلوچستان حداقل تا بمپور مسافرت کرده بود.

۲- پس از مرگ ابراهیم خان سعدالدوله در ۱۳۰۱ ابتدا عباس خان خواهرزاده و داماد ابراهیم خان منصب سرتیپی و پس از اندک مدتی فرمان حکومت بلوچستان را یافت، اما اجل مهلتش نداد و در همان سفری که برای دریافت حکم حکومت بلوچستان به کرمان رفته بود - حدود شش ماه پس از مرگ ابراهیم خان - در مراجعت از کرمان به بم در بیابان از اسب فرو افتاد و درگذشت و در نتیجه هرگز نتوانست به عنوان حاکم به بلوچستان برود. ابراهیم خان پسر نداشت و تنها صاحب دو دختر بود از دوزن: از زنی کرمانی از طایفه فرقانی بی‌بی فاطمه را داشت که ابتدا به همسری عباس خان پسر عمه‌اش درآمد و پس از مرگ عباس خان با زین العابدین خان - اسعدالدوله بعدی - ازدواج کرد. وی از عباس خان مادر مرتضی قلی خان سعدالدوله دوم که پس از مرگ زین العابدین خان اسعدالدوله در ۱۳۱۹ مدتی همراه با محمدخان اسعدالدوله دوم پسر ارشد زین العابدین خان از زن اولش و علی خان اکرم السلطنه پسر ابراهیم خان میرپنجه برادر زین العابدین خان به اشتراک حکومت بلوچستان را داشتند و در ۱۳۲۴ ه.ق. در حین جوانی در راه بلوچستان درگذشت. بی‌بی فاطمه همچنین مادر علی‌اکبر خان سالار اسعد (سالار بهزادی) از زین العابدین خان اسعدالدوله بود. دختر دیگر ابراهیم خان سعدالدوله گوهر تاج خانم مشهور به «خانم سعدالدوله» بود که مادر وی خواهر سلیمان خان عرب عامری - که بعدها بهجت‌الدوله لقب یافت - یعنی دختر اسحق خان عرب و نوه ابراهیم خان عرب بسطامی بود. گوهر تاج خانم به عقد ازدواج پسر دایی خود یعنی غلامحسین خان شوکت الممالک که بعدها لقب سردار مجلل گرفت و به همان لقب مشهور است، پسر سلیمان خان عرب درآمد، حاصل این ازدواج سه فرزند بود: حسین خان اقتخار نظام، نصرت خانم - همسر مرحوم علی‌اکبر خان سالار اسعد (سالار بهزادی) و مادر مرحوم زین‌العابدین خان و آقایان ابراهیم خان و عیسی خان سالار بهزادی زید عمه - و فاطمه خانم که هر سه خواهر و برادر در سال ۱۳۳۷ ه.ق. = ۱۲۹۷ خ. ۱۹۱۸ میلادی در اپیدمی مرگبار آنفلونزا در حیات پدر و مادر در طول یک هفته درگذشتند. ازدواج خانم سعدالدوله و غلامحسین خان سردار مجلل (عامری) به علت اختلاف زن و شوهر با شکست مواجه شد و پس از چند سالی بدون طلاق از هم جدا شدند. مرحوم سردار مجلل پس از درگذشت پدرش مرحوم سلیمان خان بهجت‌الدوله در سال ۱۳۲۵ ه.ق. با دختر مرحوم عدل‌السلطنه اسفندیاری - که در ۱۳۲۶ یا ۱۳۲۷ لقب سردار نصرت گرفت و با همین لقب اخیر شهرت دارد - ازدواج نمود.

پس از مرگ عباس خان، زین‌العابدین خان عمه زاده ابراهیم خان سعدالدوله (مادر زین‌العابدین خان دختر عمه ابراهیم خان بود) که در حیات سعدالدوله از سرداران نظامی او و شدیداً مورد علاقه او بود (ابراهیم خان در نوشته‌جات خود زین‌العابدین خان را همواره «نور چشم مکرم» و یا «نور چشم عزیزتر از جان» خطاب می‌کرد) همراه با برادرش ابراهیم خان که در حیات ابراهیم خان سعدالدوله نایب‌الحکومه بمپور بود حکومت بلوچستان را عهده‌دار شدند. اما چنین به نظر می‌رسد که پس از مرگ فیروز میرزا فرمانفرما در جمادی‌الثانی ۱۳۰۳ که گویا همواره فرزند خود ناصرالدوله را به تکریم و رعایت احترام و حفظ دوستی سران خاندان بهزادی نصیحت می‌نمود و یا به هر صورت از اواخر ۱۳۰۲ یا اوایل ۱۳۰۳ ناصرالدوله که از نفوذ روزافزون بهزادی‌ها در بلوچستان واهمه داشت و ضمناً از آنجا که جوان

بود و جویای نام و نیز مسلماً تحت تأثیر سعایت‌های بدخواهان فراوانی که بهزادی‌ها در شهر کرمان بین اهل دیوان داشتند (منجمله مرحوم احمد علی خان وزیری متوفی به سال ۱۲۹۵) و می‌خواست هم دماغ بهزادی‌ها را به خاک بمالد و هم به اولیا امور در تهران و نیز به مردم ثابت کند که خود او بدون بهزادی‌ها قادر به حکومت بر بلوچستان و حفظ نظم و امنیت و آرامش در آنجاست، شروع به بدرقتاری و بهانه‌جویی از زین‌العابدین خان و برادرش ابراهیم خان کرده و سرانجام در ۱۳۰۴ یا اواخر ۱۳۰۳ زین‌العابدین خان را از حکومت بم و بلوچستان عزل نموده و در ۱۳۰۴ پسر عم خود محمدحسن میرزا را که در همان سال برایش لقب حشمت‌السلطنه گرفت به حکومت بم و نرماشیر و ابوالفتح خان ترک سرتیپ قزاق را به حکومت بلوچستان منصوب کرد که نتیجه این انتصاب شورش خطرناک و وسیعی بود که به مدت بیش از دو سال بلوچستان را فراگرفت و چیزی نمانده بود که به انتزاع بلوچستان از ایران منجر گردد، تا بالاخره ناصرالدوله پس از درخواستهای مکرر از زین‌العابدین خان و بالاخره گویا با فرستادن دستمال ابریشمین برای وی و ارسال قرآنی مَهر کرده، با این سوگند که تا زنده است و حکومت کرمان را دارد و به قول خودش «تازه حکومت هم نداشته باشد، مختصر اعتباری که در نزد ذات اقدس همایونی... دارد» بلوچستان تحت حکومت زین‌العابدین خان باشد، توانست زین‌العابدین خان را راضی به مداخله در امور نموده و بالاخره آنچه که در تاریخ بلوچستان به «بلوای ابوالفتح خانی» مشهور شد به دست زین‌العابدین خان که در آن هنگام عنوان «سردار بلوچستان» یافت و به کمک و همراهی برادرش ابراهیم خان فرو نشست که پرداختن به آن از حوصله این بحث بیرون است.

غرض از پرداختن اجمالی به تاریخچه حکومت بلوچستان پس از مرگ سعدالدوله این بود که با تطبیق بعضی نکات سفرنامه ناصرالدوله با وقایع آن ایام حدودی تقریبی برای تاریخ نگارش سفرنامه به دست آورد. از وقایعی که بدان اشاره شد می‌توان نتیجه گرفت که نگارش سفرنامه مورد بحث به طور مسلم مربوط به قبل از سال ۱۳۰۴ است زیرا:

الف - در سفرنامه از ابوالفتح خان قزاق با عنوان «یاور» یاد شده است، حال آنکه بنا به روایت همه اسناد و متون تاریخی موجود ابوالفتح خان هنگامی که به حکومت بلوچستان رسید منصب سرتیپی داشت و در آن روزگاران مخصوصاً با توجه به تحولی که ناصرالدوله در حکومت بلوچستان بدان دست زده بود و حقاً باید از آن با عنوان «کودتا» یاد کرد جز آن نمی‌توانست باشد، یعنی ابوالفتح خان ترک و غریبه بجز با منصب حداقل سرتیپی قدرت حکومت بر بلوچستان را نداشت. از آنجا که حتی در آن زمان ابوالفتح خان یاور نمی‌توانست یکروزه ابوالفتح خان سرتیپ شود، لذا این سفرنامه را باید مربوط به حداقل یکی دو سال قبل از سال ۱۳۰۴ دانست.

ب - نویسنده سفرنامه می‌نویسد: «... از اول سال تا حال همه وقت ابوالفتح خان یاور قزاق مأمور جمع‌آوری رعیت آنجا و حفظ امنیت قصر قند بود.» (ص ۸۱)، و چند سطر بعد نوشته است: «این چاکر ابوالفتح خان یاور قزاق را در اول سال فرستاده به رعیت‌هایی که بودند استمالت نموده...»، این عبارات به وضوح دلالت بر این دارند که ابوالفتح خان در آن هنگام حکومت بلوچستان را نداشته بلکه، از سوی ناصرالدوله و به ظن قوی به رغم زین‌العابدین خان و احتمالاً پس از ناآرامی‌هایی که ممکنست پس از بالا گرفتن اختلافات خوانین مکران که خود ناصرالدوله در صص ۸۱-۸۰ بدان اشاره دارد در مکران روی داده باشد، تنها جهت «حفظ امنیت قصر قند» و «استمالت رعیت‌ها» بدانجا اعزام شده بود و این خود دلیل روشن دیگری است که سفرنامه قبل از حکومت ابوالفتح خان در ۱۳۰۴ نوشته شده است.

ج - در جای جای سفرنامه ناصرالدوله بدون ذکر نام به تنقید و مذمت از حاکم بلوچستان - زین‌العابدین خان - پرداخته و از تعدیات وی نسبت به رعایا (ص ۷۷) عدم آگاهی وی از وضع و حال رعیت (ص ۸۱) و غیره، ظاهراً به عنوان «حسب حال» انتقاد نموده است. از این نکته شاید بتوان نتیجه گرفت که سفرنامه مربوط به اواخر ۱۳۰۲ یا اوائل ۱۳۰۳ باشد، یعنی زمانی که ناصرالدوله شروع به بهانه‌جویی از زین‌العابدین خان نموده و می‌خواسته است زمینه مناسب برای کسب موافقت شاه با عزل و



اللہ اللہ کہہ کر گناہوں کا ریشہ اڑتے پھرتے ہیں

پھر گناہوں سے پھرتے ہیں نفس ضرور ہے بنیاد گناہ کا

لوگوں سے لڑو نہ بجاوہ

جمعیت حکم کہہ دوں اور رکھائی ہوگی کھینچ لوں ضرور ہے

کہہ بیٹھے تڑپتے آج سب نے رکھائی اور ان کا

عاجی بوجھ اللہ ہمراہ ہے دلکشا

اگر رہے ہتھ آتے ہوں رکھائی کی جگہ

اگر دروغ ہے خبر ہے آج کل کے حکم

تو ہم صاف بات کہہ کر سب کو رشتہ افشائی

صاف سچائی ہے حالت نہایت ہی

ضروری ہے کہ درگاہوں میں صاف بات کہہ کر

تعویض وی را از حکومت بلوچستان فراهم آورد.

۳- نکته مهم دیگری که مشخص کننده تاریخ تقریبی این سفرنامه است اشاره ناصرالدوله به مالکیت ابراهیم خان سعدالدوله در قریه دارزین است. این نکته در درجه اول از نظر شخص نگارنده جالب بود، چه تا به حال به استناد آخرین سندی که اینجانب در این مورد ملاحظه نموده بود (صورت درآمد املاک ابراهیم خان سعدالدوله در سال ۱۲۹۵) وی را تنها مالک دو یا چهار دانگ از قریه دارزین می دانستم؛ اما از نوشته ناصرالدوله چنین برمی آید که در زمان تحریر این سفرنامه هر شش دانگ قریه مزبور در مالکیت ابراهیم خان بوده است و ظاهراً سعدالدوله در شش سال آخر حیات خود دو یا چهار دانگ باقی دارزین را نیز خریده بود. اما آنچه که از نظر تعیین تاریخ این سفرنامه مهم است جریانی است که پس از مرگ ابراهیم خان در ۱۳۰۱ به وقوع پیوست. از آنجا که پرداختن به تمامی ماجرا از حوصله این بحث خارج است اجمالاً اشاره می شود که پس از مرگ سعدالدوله، ناصرالدوله با جعل سند (روایتی که در بم رایج است) یا به موجب سندی که ابراهیم خان در ۱۲۹۷ به فیروز میرزا فرمانفرما سپرده بود (آنچه که از سفرنامه فیروز میرزا استنباط می شود) و یا تلفیقی از هر دو صورت، یعنی از آنجا که سند ابراهیم خان نزد فیروز میرزا - در باب تأمین محلی برای کسری مواجب سپاهیان ابراهیم خان و تمهد وی که اگر دیوان قبول نکند خود او بپردازد - سندی خصوصی مشروط و مبهم بوده و ناصرالدوله نمی توانست به آن استناد کند، با همکاری یکی از منشی های سعدالدوله دست به جعل سند به اصطلاح «محکمه پسندی» زد (که این صورت سوم به نظر نگارنده صحیح تر و قابل قبول تر می رسد). به هر حال به موجب این سند ابراهیم خان را چهل هزار تومان به دیوان بدهکار نشان می دهند. این مسئله باعث می شود که حدود یک سال و یا اندکی بیشتر تمامی املاک ابراهیم خان در توقیف دولت بوده تا به حساب های دیوانی او رسیدگی شود و سرانجام در ۱۳۰۳ دولت قسمت عمده املاک ابراهیم خان را چون دارزین، ضیاء آباد، نرماشیر، علی آباد، حاجی آباد، ... و غیره را بابت بدهی - گویا واهی - اومتصرف شده و این املاک به صورت خالصه دولتی درمی آیند و بعداً توسط دولت به فروش می رسند. آنطور که از روایت سفرنامه برمی آید در تاریخ تحریر این سفرنامه هنوز تکلیف این اختلاف حساب روشن نشده بود و ناصرالدوله دارزین را ملک ابراهیم خان سعدالدوله ذکر می کند، یعنی به احتمال قوی در اواخر ۱۳۰۲ یا اوائل ۱۳۰۳ ه.ق.

با مشخص شدن این حدود تقریبی - یعنی از حدود مثلاً رمضان ۱۳۰۲ تا جمادی الاول ۱۳۰۳ - اینک می توان اولاً با توجه به اینکه در آن روزگاران فصل مسافرت حکام کرمان به بلوچستان همیشه به علت وضع هوا، سه ماهه زمستان بوده و ثانیاً با استناد به متن سفرنامه که در یکی دو مورد اشاره به فصل سال می کند، منجمه می نویسد که پانزدهم جدی = ۱۵ دی ماه در بم بوده (ص ۶۰) سوم دلو = ۳ بهمن را در کوچه کردان (ص ۶۷) و چهل و پنج روز مانده به نوروز = ۱۵ بهمن را در قصر قند (ص ۸۱)، تاریخی که اینجانب آن را تقریباً دقیق تصور می کنم برای این سفرنامه به دست داد، طبق محاسبه تقریبی نگارنده اول دی ماه ۱۲۶۴ خورشیدی برابر بوده است با دوم صفر ۱۳۰۳ یعنی طبق تاریخهایی که در متن سفرنامه ارائه شده است می توانیم فرض کنیم که مسافرت ناصرالدوله حدود هشتم یا نهم دی ماه ۱۲۶۴ خ. = ۱۰ یا ۱۱ صفر ۱۳۰۳ ه.ق. آغاز شده و حدود پانزدهم اسفندماه آن سال یعنی تقریباً هیجدهم ربیع الثانی ۱۳۰۳ به کرمان مراجعت نموده است (البته با این فرض که نویسنده در مراجعت به کرمان با سرعت بیشتری راه می پیموده و از توقف در محال مختلف که قبلاً مورد بازدید وی قرار گرفته بودند - البته اگر از همان راه آمدن بازگشته باشد نه از راه رودبار و جیرفت - خودداری می کرده است). به نظر اینجانب فعلاً تا بدست آمدن نشانه هایی برای تعیین دقیق تر این سفرنامه، تاریخ فوق یعنی اوائل صفر ۱۳۰۳ تا حدود بیستم ربیع الثانی آن سال را می توان تاریخ تحریر این سفرنامه که بدون شک و شبهه به عبدالحمید میرزا ناصرالدوله فرمانفرما تعلق دارد، دانست.

بعد از پرداختن به مسئله هویت مؤلف و تاریخ تحریر سفرنامه نکاتی چند درباره مقدمه فاضلانۀ

استاد باستانی پاریزی و حواشی و توضیحاتی که آقای دریاگشت در مورد بعضی نامها که در متن سفرنامه آورده شده مرقوم نموده‌اند به نظر نگارنده می‌رسد که اشاره به آنها بی‌فایده نمی‌تواند باشد. پیرامون مقدمه استاد باستانی پاریزی در اینجا با نهایت احترام به توضیح مختصری دربارهٔ یکی دو نکته می‌پردازم. یکی در مورد سؤالی است که گویا برای استاد پیرامون تاریخ انتصاب سطوت الممالک هشرودی به حکومت بلوچستان پیش آمده بود (حاشیهٔ ص ۴۳). در پاسخ سؤال یادآور می‌گردد که میرزا هاشم خان سطوت الممالک هشرودی در ۱۳۱۶ ه.ق. توسط غلامرضا خان آصف‌الدوله و ابتدا گویا با عنوان نایب‌الحکومه و پس از چندی به عنوان حاکم و جانشین زین‌العابدین خان اسعدالدوله به بلوچستان فرستاده شد. با آنکه می‌ترسم این نوشته بیش از آنچه باید به درازا کشده، اما گفتنی است که آصف‌الدوله به هیچ عنوان نظر مساعدی با زین‌العابدین خان اسعدالدوله نداشت. این امر معلول چند علت بود: اولاً آصف‌الدوله خود با خیلی از منسوبین و بستگان منتظرالمقام و منتظرالحکومه خویش به حکومت کرمان آمد؛ در نتیجه حکام و امرای ولایات و بلاد همه - یا اکثر قریب به اتفاق آنها - معزول شده و بستگان و کسان خود آصف‌الدوله عهده‌دار حکومت‌های کوچک و بزرگ شدند از جمله برادر آصف‌الدوله یعنی معززالدوله به حکومت بم رسید و منسوب دیگرش هم لقب امیرالملک و هم حکومت سیرجان گرفت و داستان بلائی که اسفندیار خان بچاقچی بر سر این امیرالملک آورد از خواندنیهای تاریخ است که در تاریخ وزیری که به اهتمام و تصحیح خود استاد به چاپ رسیده است به شیرینی بازگو شده است. در این میان حکومت بلوچستان که مهمترین حکومت‌های ایالت بوده و خود در واقع ایالتی به شمار می‌رفت، نصیب میرزا هاشم خان سطوت الممالک هشرودی شد که به نظر می‌رسد از همهٔ همراهان پرمدعای آصف‌الدوله کم‌ادعتر و اصولاً برای چنان منصب خطیری نامناسب بوده است. علت انتصاب او هم به نظر نگارنده همین خصوصیات اخلاقی او بود. چون آصف‌الدوله با همهٔ نظر نامساعدی که با اسعدالدوله داشت، از میزان قدرت و نفوذ وی در بلوچستان بخوبی آگاه بود و به همین ملاحظه حداکثر سعی خود را در حفظ روابط ظاهری با او به عمل می‌آورد و با وجود آنکه اسعدالدوله از حکومت بلوچستان برکنار بود ریاست قشون گرمسیری را بر عهده داشت؛ آصف‌الدوله مکرراً به سطوت الممالک توصیه و تأکید می‌کرد که امور حکومت را با نظر و با مشورت با اسعدالدوله اداره کند؛ از سوی دیگر از آنجا که اسعدالدوله اینک در بم متوقف بود و حکومت بم را معززالدوله برادر آصف‌الدوله داشت.

آصف‌الدوله در این خیال بود که اسعدالدوله به تدریج در بم زیر نفوذ معززالدوله قرار گرفته و در نتیجه کم‌کم زمینه مناسب برای حکومت معززالدوله در بلوچستان فراهم آید. اما اسعدالدوله مغرور، نه فقط به معززالدوله که به خود آصف‌الدوله متکبر نیز شدیداً بی‌اعتنایی می‌کرد و همین امر خود بر کدورت بین آصف‌الدوله و اسعدالدوله می‌افزود. گذشته از این مسایل دلیل مهم دیگری نیز برای این عدم حسن ظن آصف‌الدوله به اسعدالدوله وجود داشت: آصف‌الدوله که بعد از قریب به هجده سال حکومت متوالی خاندان فرمانفرما (فیروز میرزا در ۱۲۹۶ به حکومت کرمان رسید و پس از او دو پسرش تا آغاز سال ۱۳۱۴ - بجز کمتر از یک سال حکومت صاحب‌دوان - حکومت کرمان را بر عهده داشتند، در ۱۳۱۴ هم بهجت‌الملک - سردار معتضد بعدی - پیشکار عبدالحسین میرزا به نیابت از سوی فرمانفرما حکومت کرمان را در دست داشت) به حکومت کرمان منصوب شده بود. از ابتدای ورود خود به کرمان به دلایل متعدد شروع به مخالفت با طرفداران فرمانفرما و کوتاه کردن دست آنها از مناصب حکومتی نمود و از آنجا که وی اسعدالدوله را نیز از طرفداران پروپاقرص و وفادار فرمانفرما تصور می‌کرد، با نظری اعتمادی به او می‌نگریست. مسائل فوق من حیث‌المجموع دلایل مخالف آصف‌الدوله با زین‌العابدین خان اسعدالدوله و انتصاب سطوت الممالک به حکومت بلوچستان به حساب می‌آیند. تذکر نکتهٔ کوچک دیگری در اینجا و رفع اشتباهی، که آنهم ناشی از اشتباه علاء‌الملک در سفرنامه‌اش می‌باشد بی‌مناسبت نیست و آن اینکه زین‌العابدین خان اسعدالدوله برخلاف آنچه که استاد

در ص ۴۴ مقدمه ذکر نموده‌اند برادرزاده ابراهیم خان سعدالدوله نبود، بلکه همانطور که قبلاً اشاره شد عمه‌زاده یا دقیق‌تر گفته باشیم، نوه عمه سعدالدوله و بعداً داماد او بود.

نکته مهم‌تری که تذکرش را واجب می‌شمارم در مورد مطلبی است که استاد در ص ۴۳ مقدمه بدینگونه عنوان فرموده‌اند: «...البته کوششهای ابراهیم خان بچی حاکم بم و ایستادگی در مقابل انگلستان هیچ نتیجه نداد...» در این باره لازم به تذکر است که ایستادگی ابراهیم خان در برابر نقشه‌های انگلستان در منطقه بلوچستان نه تنها باعث شد که علیرغم خواست و نظر انگلستان مناطق وسیعی در شرق بلوچستان ایران - یعنی در غرب کلات که در آن زمان تحت‌الحمایه رسمی حکومت هند انگلیس بود و بعداً با نام بلوچستان انگلیس ضمیمه هند انگلیس شد - چون منطقه سرحد که در دست سردار سعید خان گرد عامل رساندن اسلحه و توپخانه انگلیس به آقاخان محلاتی در شورش آقاخان در ۱۲۵۵-۵۶ منطقه پیشین اسفندک، بلیده و غیره که همه مورد ادعای خان کلات بودند به خاک ایران منضم شوند، بلکه در دو مورد خاص شکست‌های سختی نه فقط به نقشه‌ها و مطامع استعماری انگلیس، بلکه به حیثیت و پرستیژ آن ابرقدرت زمان وارد آورده مانع از انتزاع بخش مهمی از خاک ایران گردد. لازم به یادآوری است که ابراهیم خان شدیداً با تحدید رسمی مرزهای بلوچستان که مانع توسعه دامنه فتوحات وی به سوی شرق می‌شد مخالف بود، چه او نیز مانند میرزا تقی خان امیرکبیر و عباس میرزا نایب‌السلطنه حد طبیعی شرقی ایران را رود سند می‌دانست.

نخستین ضربه مستقیم ابراهیم خان به نقشه‌ها و به حیثیت انگلستان در منطقه بلافاصله پس از آنکه هیأت انگلیسی به سرپرستی فردریک گلداسمید ژنرال تلگرافخانه انگلیس در کمیسیون حکمیت مرزی ایران و کلات در ۱۲۸۸ ه. ق = ۱۸۷۱ میلادی بلوچستان را به قصد تهران ترک گفتند صورت گرفت. گلداسمید که دریافت با حضور ابراهیم خان موفق بر آوردن نظریات دولت انگلیس نمی‌شود فیصله کار را با موافقت وزارت خارجه ایران به تهران موکول نمود و در اوائل ژوئن بلوچستان را ترک گفت. به محض عزیمت هیأت انگلیسی، ابراهیم خان منطقه کوهک را که مهمترین منطقه مورد اختلاف طرفین بود و مالکیت آن از اهمیت زیادی برخوردار بوده و متضمن نفوذ و موقیت مستحکم نظامی حکومت مالک آن از بلوچستان تاسیستان بود و حکم انگلیسی آن را جزو خاک کلات قلمداد کرده و به هیچ روی حاضر به واگذاری آن به ایران نمی‌شد به زور شمشیر به نام ایران تصاحب کرد. در تهران هنگامی که گلداسمید در ماه اوت رای و نقشه حکمیت خود را تسلیم ناصرالدینشاه نمود، ظاهراً شاه و دولت و سفارت انگلیس و هیأت حکمیت هنوز از عمل ابراهیم خان بی‌خبر بودند. شاه در چندین جلسه مکرراً از ژنرال انگلیسی خواهش و درخواست نمود که کوهک به ایران واگذار شود؛ اما گلداسمید هر بار خواهش شاه ایران را مؤکداً رد نمود. (شادروان محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۳، به نقل از گلداسمید). سرانجام هنگامی که انگلیسی‌ها از مآقع باخبر شدند بدون آنکه اصلاً به روی خود بیاورند (چه اذعان به آگاهی از تصرف کوهک توسط ایران به منزله شناخت دو فاکتوی این تصرف بود) با نمایش کمال سعه صدر حاضر شدند به خاطر شاه ایران مسئله کوهک را عجالتاً مسکوت بگذارند! اما مؤلفین انگلیسی چون لرد کرزن و سرپرسی سایکس و نیز سنت جان لووت و ایوان اسمیت که هر دو عضو هیأت حکمیت انگلیسی بودند در نهایت انصاف عین جریان را در نوشته‌های خود منعکس نمودند. من جمله سایکس در «ده هزار میل در ایران» وجود ابراهیم خان در مسند حکومت بلوچستان را در آن هنگام خوشبختی ایران دانسته است. اما بسیار مهمتر از مسئله کوهک طرحتی بود که انگلیسی‌ها چند سالی قبل از آن برای مرزهای شرقی بلوچستان ایران ریخته بودند و فقط به علت وجود ابراهیم خان و توسعه دامنه فتوحاتش به سوی شرق و انضمام بخش بزرگی از مناطق شرقی و جنوب شرقی بلوچستان به خاک ایران به دست این سردار بزرگ ایرانی در اجرای آن نقشه شوم ناکام ماندند.

گلداسمید در مقدمه‌ای که بر کتاب سنت جان لووت و ایوان اسمیت نگاشته فاش می‌سازد که



هنگامی که به عنوان مأمور تلگرافخانه هند و اروپا مشغول شناسایی منطقه بلوچستان بوده، نقشه‌هایی تهیه کرده بود که براساس آنها قرار بوده است خطی که از ... در حدود طول ۵۹ درجه کشیده شده و تا حدود ۵۴ درجه و ۵۰ ثانیه به سمت مغرب امتداد داشته، خط مرزی ایران از حدود سیستان تا اقیانوس هند را تشکیل دهد! (محمود محمود تاریخ روابط سیاسی، ج ۳، ص ۹۷۰ به نقل از گلداسمید). مراجعه به نقشه مشخص می‌سازد چنین خطی نه فقط تمامی بلوچستان حالیه، بلکه قسمت اعظم منطقه نرماشیر بم، قسمت اعظم منطقه رودبار جیرفت و نیز بندرعباس را از ایران منتزع ساخته، با فاصله بسیار کوتاهی از شرق شهر بم به سمت جنوب غربی امتداد یافته، در شرق بندر لنگه به دریا می‌خورده است! تنها وجود ابراهیم خان در حکومت بلوچستان بود که باعث شد حکم انگلیسی حتی جرات مطرح کردن چنین طرح مضحکی را که به هر حال پس از فتوحات وسیع ابراهیم خان منتهی بود در خود نیابد. اما متأسفانه حتی این سردار بزرگ ایرانی چنانکه درخور و شایسته اوست هرگز از سوی مؤلفین و مورخین خود ما ادا نشده سهل است، بنابراین شایسته‌تر آنست که بخصوص در آن ایام رایج بود بسیاری از خدمات بزرگ و درخشان وی نیز به نام حکام کرمان که مسلماً از نفوذ بیشتری در دربار و دیوان برخوردار بودند ثبت گردیده است و آنچه که تاکنون تاحدی باعث روشن شدن حقایق خدمات وی گردیده همان نوشته‌های مؤلفین خارجی و بخصوص انگلیسی است.

ضربه دیگر ابراهیم خان بر منافع و نقشه‌های استعماری انگلیس در منطقه به فاصله کوتاهی پس از جریان کوهک فرود آمد. بندر چابهار در آن تاریخ قریب به یک قرن بود که از سوی شاه ایران به امام مسقط اجاره داده شده بود (نخستین بار کریم خان که به هر حال حد شرقی قلمرو سلطنتش از خاک نرماشیر فراتر نمی‌رفت چابهار را به اجاره داد، کریم خان به این ترتیب با زیرکی تمام مالکیت خود را بر منطقه‌ای که کوچکترین تسلطی بر آن نداشت به ثبوت رسانید!). اینکه در ۱۲۸۸ یا ۱۲۸۹ مدّت طولانی اجاره و تسویق و حمایت انگلیسی‌ها اعراب مسقط را به فکر ادعای مالکیت چابهار انداخته بود. انگلیس تسلط بر این بندر بسیار مهم استراتژیک و تجاری را چه مستقیماً، چه توسط امام مسقط که در واقع کارگزار و خادم وفادار انگلیس بود برای منافع و موقعیت استراتژیک خود در منطقه ضروری تشخیص داده بود. ابراهیم خان که بعد از ماجرای کمیسیون مرزی بیش از پیش به اهداف انگلیس در منطقه بدبین شده بود و نسبت به راه‌حل‌های دیپلماتیک ایمانی نداشت چابهار را با نیروی نظامی متصرف شده، اعراب را از آنجا بیرون راند و بار دیگر انگلیس را در برابر عمل انجام شده قرار داد. شدت ناراحتی انگلیسی‌ها از این اقدام ابراهیم خان را می‌توان از عبارتی که شادروان محمود از گلداسمید نقل نموده دریافت: «... چون در این موقع [هنگام تشکیل کمیسیون مرزی ۱۲۸۸] کمیسر انگلیس دستور برای مداخله نداشت در تعیین حدود سرحدی [چابهار] ... اقدامی ننمود. اما دولت ایران از موقع استفاده نموده، [چابهار] را متصرف شد و از طرف خود حاکم تعیین نمود و اعراب را بیرون کرد. ما انگلیسی‌ها این اقدام ظالمانه دولت ایران را تأیید نمی‌کنیم، چونکه مطابق با عدل و انصاف نیست [!].» (تاریخ روابط سیاسی، ج ۳، ص ۹۷۵).

به دنبال فتوحات کوهک و چابهار توسط ابراهیم خان (که در بسیاری از منابع ایرانی آن زمان و به تبع آنها در اکثر تألیفات جدید این فتوحات به حاکم وقت کرمان نسبت داده شده، در صورتی که حداقل در یک مورد - فتح کوهک - ابراهیم خان حتی بدون اطلاع و در جریان گذاشتن حاکم کرمان و کاملاً خودسرانه دست به آن عمل زد) از طرف ناصرالدین شاه به وی لقب سعدالدوله داده شد و تقدیر نامه‌ای توسط شاه برای وی فرستاده شد که اگر طعمه موش و سوسک نشده باشد هنوز موجود است و استاد باستانی نیز بدان اشاره فرموده‌اند. لذا باید اذعان نمود که فرمایش استاد باستانی کمی بی‌انصافی بوده و ایستادگی ابراهیم خان سعدالدوله در برابر انگلیسی‌ها و نقشه‌های استعماری آنها باعث نجات بخش بزرگی از خاک ایران شد و اگر نبود رشادت و پایمردی این سردار بزرگ ایرانی به احتمال بسیار زیاد اینک خط مرزی جنوب شرق ایران از همان خط ۵۹ درجه شروع و در طول خط ۵۴ درجه و ۵۰ ثانیه

\* \* \*

□ - نکاتی که ضرورت دارد درباره متن کتاب گفته شود عبارت است از:

□ - نویسنده سفرنامه در نخستین صفحه سفرنامه خود (ص ۵۳ کتاب) به قنات سلسیل کرمان اشاره نموده، این قنات از مستحذات مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله، نیای خاندان ابراهیمی کرمان که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ ه.ق. حکومت کرمان را برعهده داشت می باشد. این قنات در باغ سلسیل مظهر می شود و این باغ با عمارات واقع در آن در میدان ورودی جنوب غربی کرمان که اخیراً به نام خواجهوی کرمانی نام گذاری گردید، متعلق به خانواده سرکار آقا ابراهیمی بوده است.

□ - در همان صفحه (ص ۵۳) نویسنده از قریه عرب آباد در نزدیکی ماهان نام می برد. این عرب آباد آن نیست که در حاشیه توضیح داده شده است. عرب آباد مورد اشاره مؤلف سفرنامه همانگونه که از متن سفرنامه نیز به وضوح آشکار است در نزدیکی ماهان و سه گنج ده کوهستانی کوچکی است.

□ - در ص ۵۸ متن کتاب از محلی بنام خواجه عسکر در نزدیکی بم نام برده شده است و توضیحی که درباره آن داده شده زائدست و ارتباطی به محل ندارد و همینطورست درباره قریه میرآباد (ص ۶۱) دومین منزل بعد از شهر بم و نهمین منزل از کرمان.

□ - مؤلف از مزرعه کوچکی به نام اسپانگان (اگر درست خوانده شده باشد) (ص ۷۵) نام می برد نزدیک ریگو، سه منزلی بمپور به چابهار، ولی اینکه ذیل شماره ۸۳، ص ۱۱۶ توضیح داده شده! «شاید همان اسپیکان تابع بم باشد» مناسب ندارد.

□ - در مورد توضیح ایشان ذیل شماره ۹، ص ۹۹، درباره صورت اصلی و ریشه نام قریه «سه گنج» (Segoç) به نظر نمی رسد که این نام ارتباطی به کچ، یا کچ، یا گنج، در مکران داشته باشد؛ و با «گنج» هم ارتباطی ندارد. ظن نگارنده آنست که صورت اصلی و صحیح نام این قریه خوش آب و هوا در پانزده کیلومتری شرق ماهان همان «سه گنج» (Sekondj) است که کنایه ای از محل ذبح آن می تواند باشد.

□ - درباره توضیحی که آقای دریاگشت ذیل شماره ۱۶، ص ۱۰۱، درباره زین العابدین خان داده اند باید گفت زین العابدین خانی که مؤلف سفرنامه در ص ۵۴ به عنوان مالک عرب آباد به او اشاره می کند، زین العابدین خان اسعدالدوله داماد ابراهیم خان اسعدالدوله و حاکم بلوچستان نیست و زین العابدین خانی هم که آقای دریاگشت به نقل از جغرافیای کرمان نوشته اند «عامل مالیات راور» بوده است نیست (زین العابدین خان راوری نوه میرزا شفیع خان معروف بود) بلکه این زین العابدین خان مالک عرب آباد، همانطور که مؤلف خود توضیح داده است برادر زاده سلیمان خان عرب عامری - بهجت الدوله و از طایفه عرب عامری بسطامی و از نوادگان ابراهیم خان عرب بسطامی بوده است، پس توضیحات زیر بر این شناخت بهتر سلیمان سرتیب (حاشیه شماره ۱۷) مفید تواند بود.

هر دو سلیمان خان که آقای دریاگشت اشاره فرموده اند - حاجی سلیمان خان سرتیب بهجت الدوله و سلیمان خان یاور - یک نفرند که همان سلیمان خان بهجت الدوله است. سلیمان خان پسر اسحق خان پسر ابراهیم خان عرب بسطام بود که خواهر وی یعنی دختر اسحق خان را ابراهیم خان اسعدالدوله بمی به زنی گرفت. ابراهیم خان برادر زن را در کنف حمایت خود قرار داد و در مدت سی سالی که اسعدالدوله حکومت بلوچستان را برعهده داشت، سلیمان خان همیشه با او و از نزدیکترین و مورد اعتمادترین افراد و بستگان وی محسوب می شد. ابراهیم خان برای قریب به بیست سال فرماندهی ساحلوی بمپور مرکز بلوچستان را که پس از فرماندهی و ریاست کل قشون بلوچستان که برعهده خود ابراهیم خان بود مهمترین پست نظامی در منطقه بشمار می رفت به سلیمان خان واگذار نمود. در ۱۲۸۵ که گلداسمید پس از امضاء قرارداد کشیدن خط تلگراف از جاسک به کراچی از طریق جنوب بلوچستان مأمور تعیین خط

سیر سیمهای تلگراف شد، ابراهیم خان که از مخالفین سرسخت کشیدن خط تلگراف توسط انگلیسی‌ها بود و باز شدن پای انگلیسی‌ها آنهم بطور رسمی و با اجازه دولت درمیان طوایف بلوچ و مناطق بلوچستان ایران را که به تازگی با زور شمشیر و نیروی تدبیر خود او به قلمرو حکومتش منضم شده بودند صلاح نمی‌دانست، در ابتدا سعی کرد با ترسانیدن گلداسمید و عدم تضمین امنیت او و دیگر مأموران انگلیسی و خطوط تلگرافشان سنگی در راه کار و نیز گردش گلداسمید در بلوچستان بیاندازد، اما حریف انگلیسی نیز بیدی نبود که از این تهدیدات بلرزد و ابراهیم خان سرانجام مجبور به گردن نهادن به حکم دولت مرکزی شد و در نتیجه سلیمان خان را که در آن هنگام منصب یوری (معادل سرگردی در نظام جدید) داشت و فرماندهٔ ساخلوی بمپور بود و بیش از هرکسی مورد اعتماد ابراهیم خان بود با سی سوار مأمور محافظت و همراهی گلداسمید نمود تا در ضمن مراقب اقدامات و تماس‌های گلداسمید با سرداران و خوانین بلوچ باشد. گذشته از آن سلیمان خان همیشه در مواردی که ابراهیم خان به علل مختلف در محل حاضر نبود به عنوان نمایندهٔ وی مأمور پذیرایی و همراهی شخصیت‌هایی که به بلوچستان می‌آمدند بود منجمله در سفر فیروز میرزا فرمانفرما به آن دیار در ۱۲۹۷ که ابراهیم خان به فرونشاندن طغیان بشاگردی‌ها و بهارلوه‌ها که در فارس طغیان کرده و به منطقهٔ میناب و کوه‌های بشاگرد رفته بودند مشغول بود. سلیمان خان که در آن هنگام منصب سرهنگی داشت در بلوچستان از طرف ابراهیم خان مأمور پذیرایی و همراهی فرمانفرما بود. سلیمان خان چند سالی بعد سرتیپ شد و لقب بهجت‌الدوله گرفت. وی مردی ثروتمند بود و از شخصیت‌های متنفذ کرمان محسوب می‌شد؛ به عمران و آبادی علاقه فراوان داشت و عمارات عام‌المنفعهٔ فراوان احداث نمود، منجمله آب انباری در بمپور که فیروز میرزا فرمانفرما در سفرنامهٔ خود بدان اشاره می‌کند و کاروانسرا و آب انباری در چهل پایه، سر راه طبس به راور (اینک راه فردوس به راور) که افضل‌الملک از آن نام برده است. سلیمان خان برادری نیز بنام حاج محمدکریم خان داشت. حاجی سلیمان خان بهجت‌الدوله حدود سال ۱۳۲۴ ه.ق. درگذشت. از وی سه پسر باقی ماند: غلامحسین خان شوکت‌الممالک که پس از مرگ پدر ابتدا لقب بهجت‌الدوله یافت و بعداً حدود ۱۳۲۹ ه.ق. به سردار مجلل ملقب گردید و بیشتر با همین لقب اخیر شناخته می‌شود. وی چنانکه قبلاً نیز اشاره شد داماد ابراهیم خان سعدالدوله بود یعنی گوهرتاج خانم مشهور به «خانم سعدالدوله» را که دختر عمهٔ وی نیز بود در عقد ازدواج خود داشت و سپس در ۱۳۲۵ با دختر سردار نصرت اسفندیاری - عدل‌السلطنهٔ آن زمان پسر مرتضی قلی خان وکیل‌الملک دوم - ازدواج کرد. مرحوم سردار مجلل در ۱۳۱۷ شمسی درگذشت. پسر دوم سلیمان خان بهجت‌الدوله، حاجی اسماعیل خان بود که ابتدا شوکت‌السلطان لقب داشت و پس از فوت پدر و ملقب شدن برادر ارشد به لقب پدر شوکت‌الممالک لقب گرفت. سومین پسر سلیمان خان مرحوم اسحق خان شوکت نظام بود که در ۱۳۲۷ شمسی وفات یافت.

□ - ذیل شمارهٔ ۱۹، ص ۱۰۲، در مودر کوه هزار توضیح داده شده است: «... در رسالهٔ سوم بلوچستان (۱۲۸۹) جایی که در یک فرسخی بزمان واقع شده «کوه مزار» معرفی می‌کند؟ «کوه مزار» در بزمان بلوچستان است و طبعاً غیر از کوه «هزار» در منطقهٔ راین کرمان است.

[۱] - مؤلف سفرنامه در ص ۵۵ اشاره به «سازد» بستن مری یکی از قنوت می‌کند. «سارد» اصطلاحی محلی در حدود کرمان و بزم است و همانطور که مؤلف سفرنامه نیز توضیح داده است منظور از آن رسوبات نمکی است که از آبهای شور باقی می‌ماند. این «ساردها» یا رسوبات نمکی گاهی در مجاری قنوتی که آبشان شور است به حدی است که موجب مسدود شدن مجرای قنات می‌شود و به همین علت در اینگونه قنات هرچند وقت یکبار - هر سال یا دو سالی یک مرتبه - همانگونه که در قنات دیگر به لای روی می‌پردازند در آنها اقدام به «ساردشکنی» می‌کنند. سارد اصطلاحی عمومی است. یعنی تنها به رسوبات نمکی قنات اطلاق نمی‌شود، بلکه مثلاً به رسوب نمکی هم که از تبخیر آب شور در کتری باقی می‌ماند سارد می‌گویند.

□ - در ص ۵۷ متن کتاب مؤلف سفرنامه به یکی از باورهای عمومی مردم منطقه در آن زمان اشاره کرده و می‌نویسد که «مشهور است دامنه کوه هزار به جبل نهاوند کشیده می‌شود»، و مصحح ارجمند ذیل شماره ۲۶، ص ۱۰۳ نوشته‌اند که جبل نهاوند شناخته نشد. ظن قوی آنست که منظور از جبل نهاوند کوه‌های اطراف نهاوند و منطقه لرستان از سلسله کوه‌های زاگرس بوده است و در آن زمان عموم مردم کوه هزار و کوه‌های لاله‌زار را پیوسته به کوه‌های زاگرس می‌پنداشته‌اند.

□ - در ص ۵۶ متن کتاب نویسنده سفرنامه درباره تهرود می‌نویسد: «... جنگل از شوره گز هم دارد»؛ و نیز در ص ۶۱ آمده است که «... در عرض راه تک تک درختهای جنگلی دیده می‌شود، از قبیل: ... شوره گز» در هر دو مورد عبارات به اندازه کافی روشن بوده و به وضوح در مورد یک درخت و گیاه نوشته شده‌اند. اما مصحح ارجمند ذیل شماره ۲۹، ص ۱۰۴، و نیز شماره ۵۰، ص ۱۰۸، شوره گز را آبادی شوره گز، یا بقول ایشان «دهستان شوره گز» بر سر راه بم به زاهدان تصور فرموده‌اند. شوره گز یا شورگزر درختچه‌ای است که در بیابانهای بم و نورامشیر و بلوچستان می‌روید در مقابل گز شیرین یا گز انگبین که از صمغ شیرین آن شیرینی گز تهیه می‌شود. بدیهی است که صمغ این یک شور است. ضمناً شکست ابراهیم خان سعدالدوله در محل شورگزر نه از یاغیان بلوچ که از راهزنان براهوئی افغانستان بود و اینها طبق نوشته سایکس در ۱۸۸۱ م (۱۲۹۸ ق) تا حوالی ورامین و نزدیک تهران به راهزنی و غارت مشغول شده بودند.

□ - در ص ۵۷ نام آبادیهای نکور (Nakur) (از دهات منطقه تهرود نزدیک جاده کرمان - بم) و قصرمیان (در حدود ۱۲ یا ۱۳ کیلومتری غرب نکور) مگور و قصرخان آمده است.

□ - در ص ۵۹ امامزاده اسپری بم را امامزاده اکبری خوانده‌اند. در همان صفحه امامزاده زید را شاید به علت اشتباه در حروفچینی زیدان نوشته‌اند که کاملاً واضح است «ان» ضمیر اشاره آن و مربوط به دنباله عبارت است.

□ - در ص ۶۱ نام قریه قطب آباد در نورامشیر را خطیب آباد خوانده‌اند. ضمناً در همان صفحه نام قریه جرجان اشتباه بوده و جرجند (Jorjend) صحیح است.

□ - در ص ۸۶ و شنام (Vashnam) (حدود سی کیلومتری شمال شرقی بندر چابهار) چاپ شده است. در ضمن در همان صفحه از دج نام برده شده که منطقه‌ای است در شرق پلان مرکز دشتیاری و اکنون قراء سردج و زیردج از آن محل حدود چهل کیلومتر از طریق راه فرعی بابلان فاصله دارند.

□ - توضیحی بسیار مختصر درباره بیماری «پیوک» را که به اشتباه «بیوک» درج شده (ص ۸۵) خالی از فایده نمی‌دانم. پیوک یا پیو (piyu) بیماری کرم است که در بعضی مناطق بلوچستان و حدود بندرعباس و لنگه بسیار رایج بوده است. در این بیماری تاول‌هایی که گویا به شدت ملتهبند و دچار خارش بر روی پوست ایجاد می‌شود و از این تاولها سرمک کرم بیرون می‌آید. سرمک را گویا دور چوب کبریتی می‌پیچند تا روز دیگر که کمی دیگر از بدن کرم دور همان چوب پیچیده می‌شود و همینطور تا بالاخره کرم بیرون بیاید. تا آنجا که به یاد دارم در سفرنامه فیروز میرزا فرمانفرما نیز شرحی از این بیماری نوشته شده بود. در فرهنگ معین، ج ۱، زیر عنوان پیو شرحی پیرامون آن آورده شده است. هنوز گویا در بعضی نقاط و دهات دور افتاده حدود بندرعباس و بلوچستان گاهگاهی دیده می‌شود.

### جایزه جغرافیائی

آقای دکتر محمدحسین پاپلی یزدی استاد جغرافیا در دانشگاه فردوسی (مشهد) و مدیر فصلنامه تحقیقات جغرافیایی به مناسبت تألیف کتاب «کوچ نشینی در شمال خراسان» که به زبان فرانسوی در فرانسه نشر شده است جایزه «ژی. ب. موروه انجمن جغرافیائی فرانسه را دریافت کرد.